



انتظار داشت به بیان روابط بپردازد. ببینید علم فرق می‌کند با فلسفه. علم و ریاضیات، یعنی با کمک ریاضیات می‌آییم تجربه رابطه بین پدیده‌ها را شناسایی می‌کنیم؛ مثلاً بین عرضه و تقاضا چه رابطه‌ای هست؟ کار فیلسوف این نیست که بیاید رابطه عرضه و تقاضا را بیان کند، بلکه بیان کردن رابطه علت و معلول، حادث و قدیم و حرکت و زمان است؛ اما اینکه بین عرضه و تقاضا، قدرت و آزادی چه رابطه‌ای وجود دارد، کار علم سیاست و اقتصاد است. بنابراین فلسفه به بیان روابطی مثل رابطه حادث و قدیم، رابطه متقدم و متأخر، رابطه علت و معلول و ... می‌پردازد. حکمت متعالیه به این‌ها پرداخته است؛ اما اگر می‌خواهید از فلسفه انتظار داشته باشید روابط بین پدیده‌های طبیعی و انسانی را هم بیان بکند، آن وظیفه علوم طبیعی و علوم انسانی است که البته این علوم مبتنی بر یک‌سری مبانی هستند که تأمین آن مبانی از فلسفه حاصل می‌شود.

پس به نظر شما، فلسفه صدرایی می‌تواند یک روش برای مدل‌سازی کلان ارائه کند؟

حکمت متعالیه می‌تواند مدلی برای عقلانیت اسلامی به ما بدهد که آن عقلانیت اسلامی برای روش مدل‌سازی مبنا شود. در واقع از علوم انسانی - اجتماعی، روابط بین پدیده‌های انسانی به دست می‌آید و از حاصل آن‌ها به الگوی پیشرفت اسلامی می‌رسیم.

الگوی پیشرفت اسلامی، مثل بازاری می‌ماند که اجزای مختلفی دارد. بخش مبانی‌اش را حکمت متعالی تأمین می‌کند و بخش‌های دیگرش را علوم انسانی اسلامی که البته خود علوم انسانی اسلامی هم می‌تواند مبتنی بر حکمت متعالیه باشد.

گفته می‌شود فلسفه صدرایی بر اساس منطق «کلی‌نگری» ارسطویی است و ما در مدل‌سازی به رابطه «کل‌نگری» نیاز داریم. بر این اساس آیا باید در فلسفه صدرایی برای رسیدن به الگوی پیشرفت، تحول صورت گیرد؟

نه، به نظر کسانی که این حرف را می‌زنند، دانسته یا ندانسته متأثر از بعضی نظریات غربی‌ها شدند که امثال کوان یا هگل این را پذیرفتند، البته ممکن است خودشان توجه نداشته باشند، والا در علم، هم نسبت کل به جزء هست، هم نسبت کلی و جزئی و در فلسفه هم همین‌طور. این‌طور نیست که بگوییم در فلسفه ملاصدرا چقدر نسبت کلی و جزئی وجود دارد، همان‌طور که در علم، هم کلی و جزئی هست و هم کل و جزء.

آیا ممکن است در این رابطه مثالی هم بزنید؟

مثلاً فرض کنید در فلسفه وقتی بحث از مرکب می‌شود، انواع و اقسام ترکیب در فلسفه مطرح است؛ ترکیب حقیقی، ترکیب انضمامی. این نسبت کل و جزء است و آن‌جایی که بحث کلی طبیعی و افراشد مطرح می‌شود، بحث کلی و جزئی مطرح است. مثلاً در علوم، شما می‌توانید پیشرفت را به عنوان یک کلی در نظر بگیرید که مصادیقی مثل پیشرفت سیاسی، پیشرفت اقتصادی و ... داشته باشد. آن وقت در بین پیشرفت سیاسی یا اقتصادی هم اجزائی هست که با هم در ارتباط‌اند. این‌طور نیست که بگوییم یکی از این دو مدل مثلاً در دانش هست و دیگری در فلسفه، هر دو مدل هم در فلسفه وجود دارد و هم در علم.

این مباحثی که فرمودید، مقدمه‌ای برای این سؤال بود که فلسفه صدرایی به عنوان یک فلسفه اسلامی، چگونه و چه روشی را می‌تواند برای اسلامی بودن پیشرفت برای ما تأمین بکند؟

اثبات ادعاهای حکمت متعالیه از طریق عقل است، ولی از روش عقلی و شهودی

نصوص دینی دارد. در تفسیر قرآنش آمده، در شرح اصول کافی آمده که از آن‌ها می‌شود استفاده کرد؛ بنابراین در یک جمله باید عرض کنم که حکمت متعالیه و آثار ملاصدرا اعم از آثار فلسفی و آثار تفسیری و روایی ایشان که با مبانی حکمت متعالیه تدوین شده‌اند، می‌تواند مدلی از عقلانیت اسلامی به ما بدهد که برای تدوین الگوی پیشرفت اسلامی، دربردارنده مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی باشد. همه الگوهای پیشرفت، چه الگوهای سوسیالیستی، چه الگوهای لیبرالیستی، مبتنی بر مدلی از عقلانیت هستند که مدل عقلانیت را فلسفه به آن‌ها می‌دهد؛ مثلاً فلسفه اگزیستانسیالیسم، فلسفه پوزیتیسم، فلسفه تحلیل زمانی. حکمت متعالیه هم برای اینکه بتوانیم با کمک این مبنا به تدوین الگوی پیشرفت اسلامی برسیم، قابلیت و ظرفیت این را دارد که مدلی از عقلانیت اسلامی به ما ارائه دهد.

پشتوانه منطقی فلسفه صدرایی، منطق صوری است که منطقی دو ارزشی می‌باشد که بر حسب تطابق یا عدم تطابق با واقع، گزاره‌ها را به گزاره‌های «صادق» و «کاذب» طبقه‌بندی می‌کند. طبق این مبنا، ارزش‌گذاری گزاره‌ها به صورت مستقل و منفک از یکدیگر با معیار واقع‌سنجیده می‌شود، بدون اینکه روابط و تعامل بین گزاره‌ها ملاحظه گردد. اما منطق تولید مدل، باید قابلیت ملاحظه روابط و نسبیت بین عناصر سیستم و ارائه نظام‌مند موضوعات را داشته باشد. با این توصیف، آیا فلسفه صدرایی می‌تواند روشی برای مدل‌سازی ارائه دهد؟

به دو بیان نه؛ بیان اول اینکه آیا خود ملاصدرا با استفاده از منطق صوری، مباحثی فلسفی مطرح کرده که دربردارنده یک منطق تکمیلی است و آن بحث، مثلاً بحث تشکیک است. در تشکیک وجود، هم رابطه وحدت و کثرت را بیان می‌کند و هم رابطه وحدت در کثرت و هم کثرت در عین وحدت. هر دو را به نوعی منبع مهمی ذکر کرده؛ بنابراین فلسفه ملاصدرا به بحث ارتباط خیلی توجه دارد. اصلاً معلول را عین الربط به علت معرفی می‌کند و در واقع موجودات چون همه ماسوی‌الله ممکن‌الوجوداند، عین‌الربط‌اند و البته خود این ربط‌ها هم با همدیگر در ارتباط‌اند، لکن بیان دومی که می‌خواهم در تکمیل بیان اول عرض کنم این است که نباید از فلسفه